

یک استدلال و هزار اما و اگر

تقی روزبه

اگر قبل از وقوع انقلاب بهمین به موازات مبارزه علیه استبداد حاکم، همزمان کارزار پرسشگری و افشاء ولایت فقیه در کانون توجه جامعه بخصوص بخشهای آگاه ترآن قرارمی گرفت، حکومت اسلامی باین سادگی نمی توانست آری به جمهوری اسلامی را از صندوق رأی بیرون بکشد.

نگاهی به فقر استدلال بدیل سازان!

انباشت مطالبات بی پاسخ مانده و تعمیق بحران همه جانبه جامعه ایران باعث شده است که از یکسو جنبش ضد استبدادی- مطالباتی بسرعت از اصلاح طلبان و دخیل بستگان به حکومت سراسرپوسیده و مرمت ناپذیراسلامی فراتررفته و خواهان سرنگونی و العاء کلیت نظام موجود شود و ازسوی دیگربدلیل تشدید سرکوب ها نتواند با آهنگ لازم و متناسب با نفی رژیم، به ایجاد سازوکارهای خود رهان و خود بنیاد لازم برای برپائی بدیل متقابل مبادرت ورزد. شکاف بین دو روند فوق و بطور اخص افول جنبش سبز که تبلورتضاد فوق بود، خلأی را بوجود آورده است که جریانات و بازیگران جدیدی که قائل به کمترین تکان و تغییرات صرفا صوری و بدون دست بردن به ریشه ها هستند، به سودای موج سواری برروی امواج جنبش ضداستبدادی - مطالباتی مردم بیفتند. بی تردید اگرخلأ فوق بوسیله شبکه ها و سازوکارهای مستقل و خود رهان مردمی و استوار بر آگاهی تاریخی آنها پرنشود، همواره این خطر وجود دارد که بوسیله و افسرگرایانی از نوع باصطلاح مدرن پرنشود. آن ها در حالی که چهره خود را بامشتی شعارهای سطحی رنگ ولعاب می دهند و بخشی از جمهوری خواهان شرمگین نیزبه صفوف آنها پیوسته اند، بازگشت به نظام دوره پیش ازانقلاب بهمین را موعظه می کنند. تجربه تحولات تاریخی نشان می دهد که روند تکامل و تکوین جوامع به شکل خطی نیست بلکه چه بسا با جهش های منفی و واپسگرایانه همراه است. ظهورمجدد ناپلئون درتحولات تاریخی فرانسه و یا از گوربرخاستن حکومت ولایت فقیه درایران، یکصدسال پس از انقلاب مشروطه، از نمونه های تیپیک این گونه جهش های منفی است.

جامعه ایران هم استبداد از نوع نظام سلطنت موروثی و هم از نوع ولایت فقیه اش را تجربه کرده و هردو اینها علیرغم جان سختی اشان به گذشته تعلق دارند و جایشان درموزه تاریخ است. گرچه مردم

در انقلاب ۵۷ با قیام گسترده و بی سابقه خود نظام سلطنت را بگورسپردند، اما واقعیت آن است که رخداد مزبور تسویه حساب ناقص و نیم بند با شکلی از سلطنت بود و نه با بن مایه و گوهر اصلی هرگونه استبداد و سلطه طلبی. از این رو شکل دیگری از سلطنت- این بار از نوع فقهاتی- و البته به مراتب بدتر از نوع موروثی و کما بیش سکولار قبلی- جایگزین آن گشت. در طی این مدت جنایت ها و عملکردهای فلاکت آفرین حکومت اسلامی آن چنان بوده است که واپسگرایان از نوع سلطنت موروثی ظاهرا احساس روسفیدی کرده و با برخاستن از مدفن تاریخی خود ب فکر صید مقصود از آب گل آلود افتاده اند. گوئی که مردم ایران ناچارند که همواره بین گزینه های بد و بدتر دست به انتخاب بزنند و همچون سیزیف که مغضوب خدایان یونان بود، محکوم به حمل دائم و مکرر باری سنگین به نوک قله هستند. همانطور که اشاره شد مسیر روندهای تاریخ بصورت پیوسته و خطی نیست بلکه بدلیل وجود گسست بین دو روند نفی و اثبات و تحت شرایط توازن قوای معینی، همواره خطر تحمیل گذشته با تکیه بر بقایای پایگاه اجتماعی متعلق به لایه ها و اقشار سنتی و واپسگرا و رسوبات فرهنگی آنها وجود دارد. البته ظهور و حدوث جهش های منفی در بستربالنده و پیش رونده تاریخی که توسط انسان ها آفریده می شوند، امر طبیعی نبوده و نوعی زایش معیوب است. لاجرم اگر در بار نخست وجه تثرائیک آن ها برجسته است، اما در بار دوم عموما وجه کُمیک آنها غالب است که سبب می شود عروج و افولشان بصورت مضحک و نا پایدار و حتی گاهی تماشائی باشد! چنانکه در مورد حکومت صدروزه ناپلئون پناپارت اول چنین بود. به طعنه می توان گفت که گاهی تاریخ ناچار می شود برای دفن کامل جریاناتی که زما نشان سپری شده و لی جان سختی می کنند، با احضار مجدد آنها به روی صحنه تاریخ، این مهم را بانجام رساند.

ناکامی و انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ (که محصول همان عدم تعادل بین وجوه نفی با وجوه اثباتی در جنبش ضد استبدادی ورهائی بود)، حاوی درسهای بزرگی برای پیشروی های بعدی و اجتناب از چالش های آن است: یکی از مهمترین آنها خوردن مهرباطله بر انگاره فراگیری بود که مطابق آن گویا "چو دیو بیرون رود فرشته درآید". در این آزمون بزرگ معلوم شد که دیو فقط منحصر به یک شکل و یا فرد معین نیست و چه بسا رفتن دیوی با فرود آمدن هیولای حتی مهیب تری همراه باشد. دومین درس مهم ابطال جادوی شعار "یدواحد و همه باهم" بود که بستر مناسبی برای باززایمان مولودهای معیوب است. این شعار در انقلاب بهمن نتیجه ای جز خلع سلاح اردوی مدافعان واقعی دموکراسی و خود حکومتی مردم، و غفلت از اهمیت سازمان یابی و صف آرائی مستقل آنها نداشت. سومین

درس بزرگ، غفلت از افشای ماهیت نیروهای واپسگرا و سلطه طلب و ضرورت فوکوس کردن بر روی آن ها بود که در متن جنبش ضد استبدادی ورهائی، در دخمه ها و حوزه ها و باورها و بقایای مناسبات کهن جا خوش کرده و با اتکاء به امکانات مالی و نهادها و باورهای مذهبی و حمایت بی دریغ بورواژی سوداگر و قدرت های خارجی، دارای توان بالای موج سواری بودند. و بالأخره باید به چهارمین درس مهم اشاره کرد که همانا فرقه گرائی و عدم همکاری نیروها و جریان های ضد استبدادی و مدافع رهائی پیرامون اشتراکاتشان برغم اختلافاتشان، و بسنده کردن به مقاومت های منفرد و پراکنده بود.

امروزه برخی جریانات لیبرال- رفرمیست که تا دیروز به جنبش سبز دخیل بسته بودند از جای دیگری سر درآورده اند؛ در تلاش برای پیوند با مدافعان نظام سلطنتی و جلب حمایت فعال دولتهای بزرگ برای شکل دادن به آلترناتیو مطلوب خود. درنگ براستیصال و تاریک اندیشی آن بخش از باصطلاح جمهوری خواهانی که برای آزمون بخت خویش و دست یابی به دموکراسی بی یال و اشکم اشان، به نظام های موروثی و کهن، آنهم پس از سرنگونی آن توسط قیام توده ها و در عصر اطلاعات و تحولات پرشتاب جهان کنونی دخیل می بندند، خارج از بحث این نوشته است. اما آنچه که در این نوشته کوتاه فوکوس می شود، فقر استدلال این حضرات در بسته بندی اندیشه های خود و آذین بندی آن است. گوئی رابطه معکوسی بین فقر استدلال با دخیل بستن به نهادهای واپسگرا و معطوف به گذشته وجود دارد و گویا اساسا در این رویکرد هرگونه انتقاد و پرسش گری می تواند بر تقدس و شکوه و فرهیختگی تاج همایونی خدشه وارد سازد. اما جالب تر از آن، کاسه داغ تراز آتش شدن این پهلوان پنبه ها در دفاع از نهاد سلطنت و شخص رضا پهلوی است، چنانکه با بیرون کشیدن شمشیر و سپر و کلاه و افکندن حمایل بردوش خود، گوئی دارند از ناموس اشان دفاع می کنند! این روزها شاهد مقالات و نوشته های متعددی هستیم که توسط این نوع از عناصر رنگ عوض کرده و یا جمهوری خواهان شرمگین و کاسه داغ تراز آتش در باب دفاع از سلطنت و ائتلاف جمهوری خواهان با آنها ریز چتر دموکراسی بی یال و اشکم نگاشته می شود. از همان قماش جمهوری خواهانی که رضا پهلوی در گفتگوئی اعلام کرد که هفت تن از مشاوران رده اول او را تشکیل می دهند! گرچه نیازایشان به مشاورانی از جمهوری خواهان شرمگین برای تطهیر و اعاده حیثیت از سلطنت سرنگون شده و برخاستن از مدفن تاریخی قابل درک است، اما بهمان اندازه نیاز این جمهوری خواهان در خدمت گذاری بی شائبه اشان به سلطنت و نقش آن در برپائی نظام جمهوری اشان غیر قابل درک است.

بیراهه نرویم! مسأله ما فوکوس کردن به فقر استدلال این حضرات در وانفسای دفاع از خود و بدیل مورد نظرشان بود:

یکی از آنها اخیراً در مطلبی که در خبرنامه گویا نگاشته بود، مشخصاً مجتبی واحدی را که خود از بازیگران برکشیده و تازه به دوران رسیده توسط مدیای متعلق به این کمپ است و نشان داده است که آماده هرگونه زد و بندهم می باشد، تهدید به کشاندن به دادگاه کرده است! اتهام او توهین و اهانت به رضا پهلوی است و در صورتی که پوزش خواهی صورت نگیرد، وکلاء وی آمادگی دارند تا او را مطابق قوانین ایالتی محل سکونتش در آمریکا به دادگاه بکشانند و سرجایش به نشانند. البته پیش از او خود رضا پهلوی نیز بطور ضمنی در گفتگویی افرادی را که به او تهمت می زنند، مثلاً پیرامون اموال و ثروت های ارث برده از پدرش پرس وجو یا چون و چرا می کنند، تهدید به شکایت و کشاندن به دادگاه کرده بود (ناگفته نماند که پس از این باصطلاح چرب گیری، نوریزاده در تقش محلل برای رفع کدورت و آشتی بین آن ها وارد گود شد). یکی دیگر از مدافعان دیرین و دوآتشه رضا پهلوی، آقای احمد وحدت خواه است که اخیراً در خبرنامه گویا مطلبی با عنوان «[فکر می کنم که در ایران هیچکس از او بزرگتر نیست](#)» درج کرده است. اون نوشته است:

در حالیکه خود رضا پهلوی هیچگاه موضوع شاهزادگی و نماد نیروهای مشروطه خواه بودن خود را که اموری غیر قابل انکار هستند مبنای حضور در این عرصه مبارزاتی نکرده و جز به همبستگی ملی برای ساختن ایران آزاد و آباد فردا تکیه نمی کند] البته نسل ما با مصائب این نوع یقین ها و مکاشفه های درونی در تجربه انقلاب بهمن و ادعاهای خمینی یا همان فرشته ای که در فردای قدرت به دیوی جنون آسا تبدیل شد خوب آشناست] تنی چند از مدعیان قدیمی و تازه بدوران رسیده از چپ و راست او را به این امور ثانوی و بازخواست های غیر منصفانه می کشانند و آخرین آنهم داستان مصاحبه با مجله فوکوس است که اگر کسی آن را ندیده و نخوانده باشد گمان می برد که امروز ایران ما زیر چکمه های خونین پادشاهی به نام رضا شاه دوم قرار دارد که دست رژیم جمهوری اسلامی را از جنایت علیه ملت ما از پشت بسته است.

به عمق استدلال او توجه کنید:

« ازدو حال خارج نیست یا با وقوع انقلاب اسلامی حیات سطنت و مشروطیت نظام پادشاهی در ایران به زعم این منتقدان برای همیشه به تاریخ پیوسته است که دیگر نگرانی از بازگشت آن معنی ندارد. یا آنکه هنوز بختی برای احیای این نظام در یک همه پرسی آزادانه از مردم

ایران باقی مانده است که در آن صورت مخالفت با آن هم جز دشمنی با دموکراسی معنایی ندارد.»

چنانکه ملاحظه می فرمائید براساس استدلال اول، در نزد ایشان گوئی تاریخ یک سناریوی از قبل نوشته شده است که پیوسته و بدور از گسست و بازگشت های منفی پیش می رود. این البته بجز یک تصویر مسخ شده از تاریخ نیست. در تاریخ واقعی هیچ سناریوی از قبل نوشته شده وجود ندارد و مردمان هر عصر و زمانه در پرتو داده ها و امکانات و تجارب و خطاها و آگاهی و توازن نیرو و مصاف های طبقاتی اجتماعی، میزان خرد جمعی و یا گاهی حتی با جنون جمعی خود آن را می سازند (و یا تخریب می کنند). فروپاشی بلوک شرق سابق و یا عروج خمینی از قعر تاریخ جایی برای دخیل بستن به این نوع شبه استدلال ها باقی نگذاشته است. از همین رو این نوع دلیل تراشی ها فقط بدردخودشان و کسانی می خورد که به تاریخ از قبل نوشته شده اعتقاد دارند. برای آنها کنش گری و مبارزه عملی و نظری بخشی از فرایند ساختن تاریخ بشمار نمی رود. پس بهتراست منتقدین به دست نامرئی تقدیر احترام گذاشته و از مشارکت و نقش آفرینی در فرایند ساختن تاریخ خود و توسط خود دست بشویند.

اما استدلال دوم ایشان، ناظر بر آن است که اگر بفرض قرار است مردم در یک همه پرسی آزاد رأی به بازگشت سلطنت بدهند، در آن صورت مخالفت با آن معنایی جز دشمنی با دموکراسی ندارد!. در این استدلال هم ما با کاریکاتور مسخ شده ای از دموکراسی مواجهیم:

اولاً گوئی هر آنچه که از دل صندوق رأی بیرون کشیده شود، الزاماً دموکراتیک است! نظام هائی چون فاسیسم آلمان و یا ایتالیا مگر از دل رأی و پارلمان بیرون نیامدند؟ مگر خمینی مهر سلطه و هژمونی خود را بر رفراندوم و آراء بیرون آمده از صندوق نکوبید و یا هم اکنون دریونان خشمگین علیرغم نارضایتی اکثریت کوبنده مردم از سیاست ریاضت اقتصادی مگردولت های مدافع و مجری ریاضت اقتصادی از دل صندوق بیرون کشیده نمی شوند؟ و یا نمونه اخوان المسلمین در مصر کنونی در مقابل ما قرار ندارد؟. پس بر طبق ادعای ایشان مخالفت با هیتلر و موسولینی و خمینی و دولتها و سیاست های ریاضت اقتصادی و دیکته شده بر مردم و برکشیده شده توسط نهادها و قدرتهای برتر اتحادیه اروپا جز دشمنی با دموکراسی نیست!

ثانیاً، در وراء دخیل بستن به معجزات و کرامات صندوق که این روزها به مثابه حلال مشکلات و تبلور دموکراسی ورد زبان این حضرات

است، نوعی تصور ساده لوحانه و البته در کنه خود ریاکارانه وجود دارد: صندوق برخلاف آن چه که در ظاهر و به عنوان فصل الخطاب وانمود می شود فاقد نقش مرکزی و سحرآمیزمنتسب به آن است. صندوق ابزاری بی جان و امری پسینی است که مهرمشروعیت به نتیجه اقدامات پیشینی و از قبل صورت گرفته می زند. بنابراین نقش واقعی آن، چیزی جز یک امر تشریفاتی برای رسمیت دادن به روندهای طی شده پیش از انتخابات نیست. در واقع تمامی منازعات و صف آرائی ها و زدوبندها برای تقسیم قدرت و یا تلاش برای کسب هژمونی، کسب پشتیبانی مدیای عظیم قدرت های جهانی و حمایت های مالی و سیاسی و نظایر آنها (تجربه یونان نمونه گویائی از این واقعیت است) پیشاپیش صورت می گیرد. وانگهی آزادی احزاب و بیان و رسانه ها به مثابه یکی از پیش شرط های انتخابات آزاد نیز بیانگر آزادی نقد و تبلیغ گفتمان ها و چون و چرا و پرسشگری در دوره های پیشانتخاباتی است. بنابراین با چنان استدلال های خام و سستی نمی توان به بهانه احترام به صندوق و همه بررسی و یا به اتهام ایجاد اختلال در روند رهبر تراشی و کاریزماسازی، حکم به بستن دهان ها و دست شستن از انتقاد و بزیرسؤال بردن گفتمان ها کرد و یا مخالفین و افشاء کنندگان را به دادگاهی کردن و نظایرآن تهدید نمود. اگر قبل از وقوع انقلاب بهمن به موازات مبارزه علیه استبداد حاکم، همزمان کارزار پرسشگری و افشاء ولایت فقیه در کانون توجه جامعه بخصوص بخشهای آگاه ترآن قرار می گرفت، حکومت اسلامی باین سادگی نمی توانست آری به جمهوری اسلامی را از صندوق رأی بیرون بکشد.

۲۷-۰۴-۱۳۹۱ / ۲۰۱۲-۰۷-۱۷

[/http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de)

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/07/143390.php> - ۱*